

چندین بار تصمیم گرفتیم بدون دخالت مسلحانه آن‌ها را راضی کنیم که تسلیم شوند، اما آن‌ها نمایندگان که فرستاده بودیم دستگیر و زندانی کردند. حتی متوجه شدیم قصد دارند ملا محمد عمر یعنی رهبر طالبان را ترور کنند

مناطق تحکیم کنیم، در برابر با ظلم و غارت و اخاذی و آزار سایر گروه‌ها بایستیم. به آن‌ها تذکر دادیم، اما عموماً یا اعتنایی نمی‌کردند و یا نسبت به گذشته با شدت عمل بیشتری به آزار و اخاذی می‌پرداختند. آن‌ها به طرق مختلف دشمنی خود را به ما اعلام می‌کردند، من جمله از طریق توهین و فحاشی.

دیگر امکان دست روی دست گذاشتن نبود، گفت و گوها بمان فایده‌ای در بر نداشت، در یکی از جلسات تصمیم گرفتیم که به ایستگاه بازرسی داروخان حمله کنیم. گروهی شامل ده یازده نفر مسلح به آربی چی و چند کلاشینکف تشکیل دادیم از طریق روستای مجاور به آنجا رفتیم. همزمان تیم دیگری، از طریق جاده پیشروی می‌کرد. آن‌ها از هر دو طرف به ایست بازرسی حمله کردند. بعد از اینکه تعدادی از نیروهای آن‌ها کشته شدند، داروخان تسلیم شدت، درخواست بخشش کرد و از این طریق توانست ما را فریب دهد و گریخت.

بعد از این اتفاق، برخی گروه‌های دیگر به فرماندهی بسم الله و پیرمحمد، مراکزی را که برای ایست بازرسی ایجاد کرده بودند را ترک کردند. در فاصله‌ای دورتر، صالح به طور آشکارا همراه با افتخار اعلام کرد که ما را می‌کشد و نابود خواهد کرد و هیچ یک از افراد طالبان رازنده نخواهد گذاشت.

صالح فرمانده تعداد زیادی از افراد بود و گاهی این تعداد تا صدها نفر می‌رسید. وی تنها نبود، چرا که فرماندهانی از شهر، مانند استاد عبدالحلیم و سرکاتب از وی حمایت می‌کردند، دلیلش هم آن بود که آن‌ها می‌دانستند به زودی سراغ آن‌ها نیز خواهیم رفت.

ما سه گروه به سوی صالح اعزام کردیم و در نهایت به او بیست و چهار ساعت فرصت دادیم تا خود و نیروهایش ایستگاه بازرسی را ترک کنند، در غیر این صورت به آنان حمله خواهیم کرد. او پاسخی نداد، به همین دلیل بعد از اتمام مهلت تصمیم گرفتیم به آن‌ها حمله کنیم. همزمان کمینی هم ایجاد کردیم که نتوانند فرار کنند، تیر اندازی شروع شد و او تصمیم گرفت به سمت روستای نزدیک به آن ایستگاه بازرسی فرار کند، اما خبر نداشت که در حال افتادن به تله ما است. همین هم شد، به کمین ما افتادند، جنگ دوساعتی طول کشید و در نهایت به سمت شهر گریختند. آن‌ها فرار کرده بودند و مقدار زیادی اسلحه و مهمات برای ما، بر جای گذاشتند. در آنجا صحنه ناراحت کننده‌ای دیدیم. در حفرة‌ای پشت آن پایگاه، جسد دو زن برهنه را دیدیم. از مسافران شنیده بودیم که صالح و مردانش زنان را مجبور می‌کردند تا از اتوبوس پیاده شوند و سپس به آن‌ها تجاوز می‌کنند.

محبوبیت و در نتیجه حمایت از ما و جایگاهمان در میان مردم افزایش یافت.

حاجی بشار، مسئول شهرستان کشکی نخود، به رغم آن که کسی از او چیزی نخواستته بود، منطقه خود را تحویل طالبان داد. او پیش از این نیز یک تویوتا داتسون و یک کامیون هینوا اهدا کرده بود. عبدالوصی که یک مجاهد شجاع و تاجر دلیر بود به ما یک خودروی لندرکروز اهدا کرد. ملا نقیب، فرمانده قبیله البیکوزی و از مجاهدین معروف و محبوب بود و در مقابل روس ایستاده بود. از او خواسته بودند در برابر با طالبان بایستد اما او به جای اینکار، منطقه هندو کوتای را که در محدوده شهر قرار داشت به ما تحویل داد.